



بخش اول



نیم قرن اخیر

مبارزات ملی مذهبی

گفتگو با دکتر عباس شیبانی

جبهه ملی و بعضی از اعضای نهضت آزادی، صریحاً مخالف بودند که از ۱۵ خرداد حمایت نکنیم. ما آن را یک قیام مردمی می دانستیم ولی آنها می گفتند که یک عده نادان و چاله میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و آمریکا، شورش کرده اند.

تظاهراتی را برنامه ریزی کردیم. ولی شب قبلش به دانشگاه ریختند و من را گرفتند تا تظاهرات را سازماندهی نکنم. ما را به زندان بردند. از آن به بعد دیگر جبهه ملی، حرکت سیاسی نداشت و از صحنه بکلی کنار رفت و سازش کرد. بعد همه ما سران نهضت آزادی را محکوم کردند و بعد هم قضیه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد.

کتاب نقد: در نهضت ۱۵ خرداد شما زندان بودید؟

دکتر شیبانی: بله. زندان بودم که معلوم شد کشتار کرده اند. ما فرمایش در زندان، اعلام روزه کردیم ولی جبهه ملی ها و چپی ها همراهی نکردند ملیون و بعضی از نهضتی ها هم همراهی با ما نکردند. ساواک هم ما را که روزه بودیم به زور، چایی خوراند که نگوئیم ما روزه ایم. جبهه ملی و بعضی از اعضای نهضت آزادی، صریحاً مخالف بودند که از ۱۵ خرداد حمایت نکنیم. ما آن را یک قیام مردمی می دانستیم ولی آنها می گفتند که یک عده نادان و چاله میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و آمریکا، شورش کرده اند.

دکتر عباس شیبانی را باید از پیشتازان جنبش دانشجویی ایران دانست. او در دانشکده فنی و سپس پزشکی دانشگاه تهران، از فعالان نهضت مقاومت ملی و انجمنهای اسلامی بوده و در سال ۳۵ به اتهام رهبری تظاهرات دانشجویی ضد اسرائیلی، بازداشت و از دانشگاه تهران، اخراج شد. سپس به جرم فعالیت ضد شاه در مشهد، دستگیر و به زندان تهران آورده شد. در سال ۳۹ بار دیگر به جرم ترتیب تظاهرات ضد کودتا دستگیر و زندانی شد. وی جزء مرکزی نهضت مقاومت ملی و سپس جزء مؤسسين و شورای مرکزی و هیأت اجرائی نهضت آزادی و مسئول کمیته دانشجویی آن بود و به همین مناسبت در سال ۴۱ نیز بازداشت و در سال ۴۲ همراه عده‌ای از سران نهضت آزادی محاکمه و شش سال را در زندان گذراند. پس از انقلاب، وی عضو شورای مرکزی و هیأت اجرائی حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، وزیر کشاورزی و بالاخره نماینده مردم تهران از دوره دوم تا پنجم مجلس شورای اسلامی بوده است.

کتاب نقد: جناب دکتر شیبانی، شما از جمله افرادی هستید که در متن مبارزات مذهبی و ملی نیم قرن اخیر حضور داشته‌اید. اینک ما احتمالاً با خطر انقطاع تاریخی بین نسلهای پسین و پیشین مواجهیم که در مواردی، اجتناب ناپذیر و طبیعی و در مواردی نیز غیرطبیعی و محصول جوسازی‌ها و شانتاژ دشمنان است و خطر تحریف تاریخ، نه تنها تاریخ دور دست مثل جنبش مشروطه و جنگل و تنباکو و... بلکه حتی همین تاریخ نیم قرن اخیر که هنوز کسانی که در آن دخالت داشته‌اند زنده‌اند، وجود دارد یعنی پیش چشم آنها این تاریخ به نحو معکوس، طراحی و بازسازی می‌شود. قضایای نفت تا سال ۴۲ و از سال ۴۲ تا انقلاب و حتی قضایای ۲۰ سال اخیر همه در معرض تحریف قرار گرفته‌اند. ما اگر نسلی را که از سالهای بعد از شهریور بیست وارد عرصه سیاست شد نسل اول فرض کنیم که نمونه‌هایش امثال حضرت عالی هستند، و یک نسل دومی که در سن بنده هستند و از دو سه سال قبل از انقلاب وارد صحنه شدند تا الان که به جرگه پیرمردها داریم ملحق می‌شویم تا موج انسانی بعد از ما که هم الان در دانشگاهها یا حوزه‌ها و... مشغولند و به تدریج وارد مدیریت حکومتی می‌شوند و نسل سوم خواهند بود. ما می‌خواهیم نقبی بزنیم که این سه نسل یک بار دیگر خاطراتشان را با هم بازخوانی نکنند که آیا آنچه گاهی گفته و شنیده می‌شود تا چه حد درست است؟ و اگر اجازه دهید، بحث را با ذکر مختصری از آغاز فعالیتهای سیاسی جنابعالی آغاز کنیم؟

بازرگان اعتقاد به دموکراسی غربی و پارلمان و اصلاحات در داخل رژیم پادشاهی و موافقت شخص شاه داشت چون فکر نمی‌کرد که سلطنت را هم می‌شود حذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمی با جبهه ملی در روش مبارزه نداشت منتهی مذهبی‌تر بود و جبهه ملی به مذهب اعتنا نداشت.

دکتر شیبانی: پیشنهاد قطعی و روشنی نداشتیم ولی اگر کسی مبارزه مسلحانه ای می‌کرد شاید ما تأییدش می‌کردیم. اما آن موقع چنین فکری هم نبود. حداکثر در حد چانه‌زنی‌های پارلمانی و آرام و روبنائی مطرح بود. کتاب نقد: یعنی خود بازرگان هم آن موقع طرفدار مبارزات تند و قهرآمیز بود؟

دکتر شیبانی: نه، ایشان چنین اعتقادی نداشت. بازرگان اعتقاد به دموکراسی غربی و پارلمان و اصلاحات در داخل رژیم پادشاهی و موافقت شخص شاه داشت چون فکر

نمی‌کرد که سلطنت را هم می‌شود حذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمی با جبهه ملی در روش مبارزه نداشت منتهی مذهبی‌تر بود و جبهه ملی به مذهب اعتنا نداشت. خلاصه ما به این دلایل نهضت آزادی را در سال ۴۰ در خانه پسر مرحوم فیروزآبادی تشکیل دادیم. و مرحوم آسیدرضا زنجانی تأییدیه داد و مرحوم طالقانی هم آنجا از یک تجمع سیاسی دینی برای مبارزه، حمایت کرد. البته برای اینکه لو نرود، فقط اسم ۵-۶ نفر را در مرامنامه نهضت آزادی بعنوان مؤسسان گروه ذکر کردیم. ولی واقعیت این بود که همان ۲۴-۲۵ نفر اعضای نهضت مقاومت بودیم که نهضت آزادی را تشکیل دادیم. اعلامیه‌های نهضت را من خودم چاپ می‌کردم و دستگاه پلی‌کی در خانه ما بود، همان‌جا اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کردیم. قبل از آن هم بیانیه‌های نهضت مقاومت در خانه ما تکثیر می‌شد و بطور کلی، انتشارات نهضت مقاومت و نهضت آزادی کار بنده بود و معمولاً ما تکثیر می‌کردیم. جبهه ملی نسبت به رحیم عطایی و عباس سمعی و دوستان اینها هم که مثلاً گرایشات چپ در نهضت داشتند، حساس بودند، البته سوسیالیستهای ضد شوروی مثل خنجی و حجازی هم در جبهه ملی بودند. آن موقع انگلیس تا حدودی پشیم ریخته بود و آمریکا استعمارگر شاخص شده بود. اول بهمن ۴۱، دوباره

سمیعی معتقد بودند که کمونیستها تشکیلات موفق تر و منظم تری دارند. ما در نهضت مقاومت بارها بحث کردیم که جمع بشویم و حزبی درست کنیم تا فعالیت مثلاً انتخاباتی بکنیم. تصورمان این بود ولی موقعی که آمدیم نتوانستیم. اقبال مردم هم به ما جلب نشد یعنی نه مردم، جذب ما شدند و نه رژیم اجازه مبارزه پارلمانی می داد. همه اعضاء مرکزی نهضت هم کاملاً همفکر و محکم نبودند. ولی جای جبهه ملی را در محافل خاص سیاسی پر کردیم. ایده نهضت آزادی، اینگونه به ذهن ما رسید و تأسیس شد.

کتاب نقد: آیا تشکیلات نهضت آزادی، بیشتر یک تشکیلات قائم به شخص مرحوم بازرگان و نوعی مؤسسه خصوصی بود یا جمع شما، همه در آن دخیل بودید؟

دکتر شبیانی: نه. جمع بود. ما نهضت مقاومتی هائی بودیم که در صحنه مانده بودیم و مجموعاً این پیشنهاد را دادیم که یک تشکیلات مذهبی تری درست شود البته بازرگان، چهره شاخص تر ما بود و عنصر نظریه پرداز گروه سیاسی ما هم، رحیم عطایی بود. سمیعی و رحیم عطایی و خود بنده، گروه سیاسی نهضت آزادی را اداره می کردیم. البته رحیم عطایی معتقد بود که دانی اش (بازرگان) در مسائل سیاسی، چیزی سرش نمی شود. مهندس بازرگان، یک آدم دموکرات منش بود و روحیه انقلابی آنچنانی نداشت. ما هم نمی خواستیم از جبهه ملی جدا بشویم، می خواستیم یک گروه ملی مذهبی درست بکنیم و در داخل جبهه ملی، صاحب کرسی و نظر بشویم یعنی یک فراکسیون مذهبی در جبهه ملی باشیم. البته قبل از ما، حزب ایران هم ظاهراً مذهبی بود. اللهیار صالح نماز می خواند ولی ما وجهه مذهبی تری می خواستیم تا بتوانیم مردم را بسیج کنیم ولی نتوانستیم موفق شویم. در واقع تشکیل نهضت آزادی توسط ما، نوعی انشعاب و اعتراض به جبهه ملی نبود بلکه می خواستیم داخل جبهه، فعالیت کنیم. منتهی جبهه ملی نپذیرفت و عملاً مقابل با جبهه ملی شدیم با آنکه قبلاً خود جبهه ملی ها پیشنهادشان این بود که شما مذهبی ها بروید یک گروهی تشکیل بدهید و علناً بگوئید که چه کسانی هستید تا ما بدانیم با چه فکری روبرو هستیم. انتقاد ما به جبهه، این بود که جبهه ملی را کندرو می دانستیم که بیشتر معتقد به روش پارلمانی و لیبرالی بودند.

کتاب نقد: پیشنهاد شما چه بود؟

دکتر شبیانی: بسم... الرحمن الرحیم. زندگی بنده فراز و نشیبهای زیادی داشته و من الان حافظه تاریخی خیلی دقیقی که همه چیز را با ذکر سال و ماه بیاد بیاورم، ندارم و ترس این را دارم که بعضی قطعات جا بیافتد و استنتاج صحیح از تاریخ نشود. معهذاً برخی از آنچه را به یاد می آورم می گویم و اگر کسانی تصحیح بکنند خوشحال می شوم. من از جریان ملی شدن نفت شروع کنم که محصول اتفاقات قبلی آن دوران بود. می دانیم که قبلاً آیت... کاشانی را به لبنان تبعید کرده بودند. جریان ترور شاه در سال ۲۷ پیش آمده بود و فعالیت یک گروه متشکل وابسته به شوروی یعنی حزب توده را هم داشتیم. اما کم کم فضا عوض شد، مرحوم کاشانی با استقبال وسیع مردم برگشت، فعالتهای مذهبی سیاسی دوباره راه افتاد و از موقعیت بازر آن دوره، مصدق و کاشانی و بقیه ملیون استفاده و رخنه ای در مجلس کردند. چون مجلس زمان رضاخان اصلاً انتصابی بود که فلانی نماینده فلان جا باشد اما پس از شهریور ۲۰، اوائل که محمدرضا شاه تازه از سوئیس آمده و هنوز تثبیت نشده بود، به توصیه کارشناسان غربی و به دلیل ضعف حکومت، آزادیهایی داد ولی بعد که تثبیت شد ادامه نداد. در همان آزادیهای نسبی پس از شهریور ۱۳۲۰، از اوضاع استفاده شد و ابتدا صحبت استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت انگلیس و بعد ملی شدن نفت، مطرح شد. کمیسیون نفت، قانونی راجع به ملی شدن نفت گذراند که یک ماده اش هم مورد اعتراض ما بود چون مصوبه این بود که نفت ایران ملی شود اما پرداخت غرامت هم به انگلیس بشود. ما خیلی ناراحت بودیم که انگلیس، ثروت ما را مفت برده، چرا حالا غرامت هم بدهیم؟ همان وقت می گفتند درآمد نفتی ایران، ۱۶ میلیون پوند است ولی مالیاتی که دولت انگلیس از شرکت نفت ایران می گرفت، ۸۰ میلیون پوند بود. به هر حال، نفت ملی شد، انگلیس شکایت به دیوان لاهه کرد و دادگاه رأی به نفع ایران داد. قاضی انگلیسی گفت ملی شدن حق ملت ها است و چون پرداخت غرامت ذکر شده پس مصادره نیست. عاقبت در ۲۹ اسفند، ملی شدن تصویب و سال بعد هم خلع ید مطرح شد. توطئه ها هم شروع شد. مصدق نظرش این بود که متخصصین نفتی انگلیس بمانند و شرکت نفت را اداره بکنند تا بتواند بازار پیدا کند اما انگلیسیها سعی می کردند مهندسین ایرانی را در کارهای کلیدی راه ندهند و البته ایرانی ها با استعدادی که داشتند همان کنار که تماشا

می کردند، یاد گرفته بودند. آنجا علیه دولت، کارشکنی می شد. مخصوصاً توده‌ایها اعتصاب راه انداخته بودند که ما زمان انگلیسیها اینقدر حقوق می گرفتیم حالا چرا اینقدر خِینس بازی درمی آورند؟ کمونیستها و انگلیسها تباری کردند لذا در ظاهر اینها توده‌ای بودند ولی در واقع به نفع انگلیسی‌ها کار می کردند. رئیس شرکت نفت انگلیس می نشست مذاکراتی وقتکش می کرد و خیلی تحویل نمی گرفت. بالاخره کارشناسان انگلیسی تصمیم گرفتند بروند تا کار را لنگ بکنند. ناو انگلیسی هم آمد ولی انگلیسها بالاخره عقب نشستند و آدمهایشان به عراق و بصره رفتند، تصور می کردند که شرکت نفت بخوابد ولی خوشبختانه متخصصین ایرانی توانستند راه بیندازند. انگلیس شکایت به شورای امنیت برد که ایرانی‌ها نمی‌توانند اداره بکنند و تأسیسات نفت از بین می‌رود. مصدق هم با گروهی به آمریکا رفتند تا مذاکره کنند.

کتاب نقد: چرا این نهضت، به اسم نهضت نفت، مسما شد؟ آیا سقف مطالباتش، ملی شدن نفت بود یا چیزهایی فراتر هم مطرح بود؟

دکتر شیبانی: انگلیس از طریق شرکت نفت بر ایران حکومت می کرد. ملی کردن نفت، سبب می شد که دست آنها قطع شود. در این دوران من هنوز دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم و البته بعد به دانشکده پزشکی رفتم. ما طرفدار دولت مصدق بودیم. البته جبهه ملی در دانشگاه، فعالیت مؤثری نداشت اکثریت فعالین دانشگاه، توده‌ایها بودند، خیلی هم اذیت می کردند. می گفتند نفت شمال را هم بدهیم به روسها تا در مقابل انگلیس‌ها به کمک ما بیایند و حقم را از انگلیسیها بگیریم. در حالی که معلوم بود که اینها دوتایی می‌سازند تا پدر ما را در می‌آورند.

کتاب نقد: تا این مقطع، همه یعنی کاشانی، مصدق و نواب صفوی در مبارزه با انگلیس و شاه، ائتلاف داشتند و مشکلی نداشتند؟

دکتر شیبانی: همه با هم بودند. اصلاً جریان مذهبی و ملی، این طرف بود و جریان توده‌ای‌ها و چپی‌ها آن طرف. در مورد روی کار آوردن مصدق و ملی شدن نفت همه یکصدا بودند. حتی وقتی رزم‌آرا نخست وزیر شد و مشغول مذاکره بود تا قرارداد با آمریکا ببندد و علیرغم تصویب ملی شدن، عملاً مانع تحقق آن شود در جلسه‌ای که شهید نواب صفوی و ملیون

کتاب نقد: اشاره کردید که به علل مختلف تاریخی، فکر اجتماعی مذهبی در آن سالها هنوز به قدر کافی، خیلی پرورش نیافته بود گر چه برخی نیروهای فعال سیاسی شخصاً مذهبی بودند و آمال سیاسی را هم بر مبنای مذهبی استوار می کردند اما طرز فکر پخته مذهبی، به عنوان یک گفتمان مذهبی سیاسی در عرض گفتمان مارکستی یا لیبرالی و ناسیونالیستی و به آن قوت، در محافل دانشگاهی اوج نگرفته بود. مکتب دینی سیاست به تدریج از دهه چهل اوج بیشتری در دانشگاه‌ها و افکار خصوصی می‌گیرد و بخصوص از دهه چهل به بعد کم کم وجه مذهبی و مردمی مبارزه تقویت می‌شود. نهضت آزادی را هم شما در آغاز همین دهه تشکیل دادید. مقداری راجع به تأسیس نهضت آزادی توضیح بدهید.

دکتر شیبانی: بله. لائیک‌ها و چپی‌ها و ناسیونالیست‌ها کم کم پایگاههای اجتماعی را همانقدر هم که داشتند، از دست دادند. چپی‌ها که وابستگیشان به شوروی، مشخص شده بود. بعد از دستگیری افسران توده‌ای و کتابهایی که تیمور بختیار منتشر کرد دستشان رو شد و مردم از آنها زده شدند. یک گروه که خودشان را سوسیالیستهای خداپرست می‌دانستند مثل نخشب و دکتر سامی و پیمان، اینها هم معتقد بودند که سوسیالیسم، نجات‌بخش است به شرطی که مذهبی باشد. ولی مآلاً آنچه مردم می‌پسندیدند، مذهبی بود که هم سیاسی باشد و هم اصیل‌تر باشد و دچار تلفیق با مکاتب دیگر مثل سوسیالیزم هم نباشد. موقعی که جبهه ملی تشکیل شد و مهندس بازرگان هم جزء شورایش بود، مطالبی را در نهضت مقاومت مطرح می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم آنجا مطرح کن. آنها هم می‌گفتند که همه گروهها دستجات مشخصی دارند شما هم بروید یک دسته‌ای بشوید و بیایید. ولی ما می‌ترسیدیم اگر دستمان رو بشود به خاطر سوابق نهضت مقاومت، ما را دستگیر بکنند اما مجبور بودیم که مستقلاً متشکل شویم لذا نهضت آزادی را تشکیل دادیم و گفتیم که مسلمان و ایرانی و مصدقی هستیم. اکثر آنهايي که در نهضت جمع شدیم، مذهبی بودیم. البته کسانی مثل حسن نریه هم سوابق غیر مذهبی داشتند. کتاب نقد: راجع به سمعی و فولادی هم گفته‌اند که سابقه توده‌ای داشتند.

دکتر شیبانی: فولادی را دقیق نمی‌دانم. البته او در آخر عمر وضعیتش بد شد. دامادش آمریکایی بود. رحیم عطایی، خواهرزاده مهندس در امور مالی اداری راه آهن بود. آن‌ها و

جلسه من اعلام کردم که تظاهراتی پیش از انتخابات راه بیاندازیم و چون شاه و آمریکا، قول آزادی انتخابات را داده‌اند، جلوی تظاهرات را نمی‌گیرند. در نهضت مقاومت، این تصمیم را گرفتیم و من از پشت بلندگو گفتم که سه‌شنبه هفته آینده میدان جلالیه تظاهرات داریم. جبهه ملی‌ها خیلی عصبانی شدند و داد و فریاد ملیون بلند شد که آقا این تندروی‌ها یعنی چه؟! گفتیم که ما دعوت کردیم. ملی‌گراها خیلی می‌ترسیدند. تبلیغ می‌کردند که هیچ کس نباید برود. در آن تظاهرات، خودم رفتم بالای یک وانت و صحبت کردم و اعلامیه تحریم انتخاباتی جبهه ملی را خواندم. می‌خواستیم تکانی بدهیم که مردم ترسشان بریزد و دوباره به میدان بیایند. در آن انتخابات چندین درگیری شد. شعبان بی‌مُخ با کُرمی که قصاب طرفدار مصدق بود، چند بار درگیر شدند. آنها کُرمی را با چاقو زدند. بنابراین می‌بینید که ما به عنوان دانشجویان جبهه ملی تظاهراتی کردیم که جبهه ملی موافق نبود و می‌ترسید. آن شب ساواک من را گرفت و دوباره زندان رفتم. قبلاً هم یک بار سال ۳۵ من را گرفتند که علیه آمریکا و اسرائیل و انگلیس در دانشگاه تهران تظاهرات کردیم که من در انجمن اسلامی و در واقع در نهضت مقاومت بودم. انجمنها خیلی فعال نبودند البته جلساتی داشتیم که مرحوم شهید مطهری می‌آمدند و برای بچه‌های انجمن دانشگاه تهران، صحبت می‌کردند. خلاصه این بار که مرا گرفتند، بردند به فرمانداری نظامی یعنی حضیره القدس که قبلاً مرکز بهائی‌ها بود و حدود ۱۰۰ روز آنجا بازداشت بودم. به مشهد هم که تبعید شدم، آنجا با دوستان، مرحوم آسایش و مرحوم محمدتقی شریعتی و علی شریعتی و حکیمی‌ها جلساتی داشتیم. مرحوم سیدابراهیم میلانی هم که قبلاً مصدقی و نماینده مجلس بود (و غیر از میلانی بزرگ است)، و عده دیگری از دوستان مذهبی هم در جلسات مشهد حاضر می‌شدند ولی به طریقی این گروه که هسته نهضت مقاومت در مشهد بود لو رفت و همه ما را گرفتند و از مشهد با هواپیما به قزل‌قلعه تهران آوردند. عده‌ای دیگر را هم از تهران گرفتند. اینها سیدابراهیم را فشار آوردند و او چیزی گفت که پشت رادیو هم پخش کردند که اولی الامر شامل سلاطین هم می‌شود. به مرحوم بروجرودی که این خبر رسید، ایشان پیغام به شاه داد که سید ابراهیم را سَنی کردید، دیگر با آقای زنجانی می‌خواهید چه بکنید؟ آنها آیت‌ا... زنجانی را هم به زنجان تبعید کردند.

بودند، حضار می‌گویند که این رزم‌آرا است که مانع ملی شدن نفت است. نواب آنجا می‌گوید رزم‌آرا با ما و چون خیانت به ملت ایران کرده و اصلاح نمی‌شود، ما او را از سر راه ملت بر می‌داریم. رزم‌آرا را ترور کردند و در کوتاه مدت، علا نخست وزیر شد ولی بلافاصله مصدق بر سر کار آمد.

کتاب نقد: یعنی اگر رزم‌آرا نخست وزیر توسط فدائیان اسلام، اعدام نمی‌شد، ملی شدن نفت، منتفی می‌شد و مصدق هم بر سر کار نمی‌آمد؟

دکتر شیبانی: بله، زاهدی قرارداد کذائی را می‌بست که اسمش ۵۰، ۵۰ بود ولی واقعیت آن چیز دیگری بود. در واقع اگر رزم‌آرا ترور نمی‌شد صنعت نفت شاید ملی نمی‌شد و از خدمات نواب و یارانش، یکی همین بود. پس از این اعدام انقلابی، کاشانی از خلیل طهماسبی، خیلی تجلیل کرد. مصدق هم چند عکس با خلیل طهماسبی گرفت ولی او معتقد به مبارزات انقلابی نبود. البته کارشکنی‌ها ادامه یافت. ما را محاصره اقتصادی کردند. در حدی که مثلاً یک کشتی از ایتالیا به اسم رزماری آمد تا مقداری نفت بخرد ولی در عمان، انگلیسیها توقیفش کردند و نگذاشتند که برود. انگلیسیها هیچ خریدی نمی‌کردند و وضع اقتصادی مملکت خیلی بد بود در این وضعیت، اقتصاد بدون نفت مطرح شد. جریان ۳۰ تیر پیش آمد و حکم عزل مصدق را دادند اما مرحوم کاشانی به نفع مصدق و دولت ملی و علیه شاه، اعلامیه شدیداللحنی داد که اگر مصدق برنگردد من کفن می‌پوشم و به خیابان می‌آیم. قوام هم از آنطرف اعلامیه شدیداللحنی داد که اله و بله می‌کنم، می‌گیرم، می‌بندم ولی مردم در تهران، اصفهان و مشهد

تظاهرات شدید کردند. اعلامیه کاشانی خیلی مؤثر بود و مردم را علیه شاه، بسیج کرد. مصدق و کاشانی آن موقع یکپارچه بودند و این التهابی در همه کشور ایجاد کرده بود. عده‌ای را کشتند ولی شاه عاقبت مجبور شد که مصدق را برگرداند. مصدق برگشت اما مشکل دیگری هم در مجلس داشت، اخلاهایی در انتخابات می‌شد. مصدق انتخابات را نیمه کاره

در واقع اگر رزم‌آرا ترور نمی‌شد صنعت نفت شاید ملی نمی‌شد و از خدمات نواب و یارانش، یکی همین بود.

ابطال کرد. مجلس هم که ۷۲ نفر بود، مخالفان اوبستروکسیون می کردند و مجلس از اکثریت می افتاد. لذا مصدق تصمیم گرفت اختیاراتی را از مجلس بگیرد. البته مکی و کاشانی و... یک مقداری در این قضیه، به مصدق، منتقد و مکدر شدند که چرا مصدق، مجلس را تضعیف کرد. از طرفی، دولت بودجه اش هم ناچیز بود لذا سعی کرد صادرات و واردات با هم تعادل داشته باشد. یعنی آنقدر صادرات کردند که بتوانند واردات را تأمین بکنند چون نفت نبود. تا حدی هم موفق هم بودند. آمارش هم بعد از سال ۳۲ که وزارت بازرگانی و دارائی منتشر کردند، معلوم شد که تعادل اقتصادی بین واردات و صادرات، تا حدودی برقرار شده بود. یعنی بازار و تولید را فعال کرد حتی پوست انار و پوست خشخاش و... را صادر می کردند. هر چیزی که می شد صادر کنند، صادر می کردند تا جبران کمبود نفت را بکنند.

کتاب نقد: اختلافات کاشانی و مصدق و نواب، به تدریج بر سر چه مسائلی تشدید شد؟! در اولویت بندی ها؟ ارزشها یا روشها؟ اختلاف در چه بود؟!

دکتر شبیانی: مسائل مختلفی بود. پس از انحلال مجلس توسط مصدق، کاشانی مکدر و بعد هم منزوی شد. مرحوم کاشانی آدم آزاده و حری بود. مال و منالی هم نداشت. مرحوم نواب هم آدم فداکار و محکمی بود منتهی توقع بالائی از مصدق داشت که مصدق باید حکومت اسلامی پیاده کند و چرا انقلابی عمل نمی کند. البته مصدق هم چنین قولی نمی توانست بدهد چون اصلاً در این عوالم نبود. بعلاوه آن موقع محیط هم آماده نبود. ولی نواب، خیلی جدی و قاطع دنبال حکومت اسلامی و انقلابی بود و از مصدق هم این انتظار را داشت که این فرصت را از دست ندهد در حالی که حتی مرحوم کاشانی هم شعار حکومت اسلامی را آن موقع در دسترس نمی دید و این شعار را نمی داد. یکی از فامیلهای ما تعریف می کرد که با عده ای از خانمها خدمت مرحوم کاشانی رفتیم که آقا چرا حکومت اسلامی پیاده نمی کنید؟ کاشانی گفته بود ما الان جنگ با انگلیسیها داریم و هیچ کار دیگری هم نمی کنیم یعنی حتی مرحوم کاشانی هم اعتقادش این بود که الان نمی شود. واقعیت این است که علمای اسلامی میرزی را هم ما در آن شرائط نمی شناختیم که اینکار را بتوانند بکنند. شما می بینید که پیاده کردن حکومت اسلامی الان با این همه پشتوانه، هنوز برای ما مشکل است و بطور ایده آل نمی توانیم

در مبارزات، ما مذهبیون باقی ماندیم. نهضت مقاومت البته خیلی در میان مردم، مؤثر نبود و پایگاه اجتماعی مهم و مؤثری نداشت ولی گاه گاهی اعلامیه و شب نامه ای می داد که اینها با دستگاه پلی کیپی و با پول خودمان در خانه خود من تکثیر می شد. عرض کردم که در نهضت مقاومت، ابتدا نیروهای چپ و مذهبی و ملی، همه آمدند. البته چپ، منظورم توده ای ها نیست بلکه سوسیالیست ها، خُنجی، خلیل ملکی و نیروی سوم بودند ولی به تدریج، چپی ها و لائیک ها و ناسیونالیستها و لیبرالهای غیر مذهبی، همه کنار کشیدند و فقط مذهبی ها ماندند. البته مردم هم گوش به فرمان ما نبودند و نهضت مقاومت، فقط یک عده خریدار خاص داشت و یکی دوبار، اعتصابات اعلام می کرد مثلاً بازار آن موقع فعال بود و گروه بازار خیلی کار می کرد. شاه هم برای اینکه بازار را تضعیف بکند، مقداری پاساژ جدید درست کرد و خواست بافت سنتی بازار را بشکند. آنها که اعتصاب می کردند در شان را گل می گرفتند و زندانی می کردند. مثلاً مرحوم شمشیری، چلو کبابی بازار را گرفتند و تبعیدش کردند به خارک. خلاصه بازار فعال بود و گاهی تظاهرات می کرد.

کتاب نقد: بعد از نهضت مقاومت در سالهای ۳۹ و ۴۰ فضای بازی در کشور به توصیه کندی و دمکراتهای آمریکابرای جلوگیری از انقلاب و برای کنترل کمونیزم و مذهبی ها در ایران ایجاد شد و شاه به توصیه آمریکا، میدان سیاسی داد و در همین فضا بود که جبهه ملی دوم و نهضت آزادی راه افتادند. تحلیل شما از آن دوران، چیست؟!

دکتر شبیانی: کندی که در آمریکا روی کار آمد، می ترسید حرکت زیرزمینی در ایران ایجاد بشود. گفتند یک فضای باز و انتخابات نسبتاً آزادی بدهیم. بنده و چند نفر از دوستان، از فرصت استفاده کردیم و سراغ اعضای جبهه ملی و نهضت مقاومت رفتیم که بیایید دوباره مبارزه را فعال کنیم و از رخوت و یأس و رکود، خارج شوید. ما مذهبی ها و جواترها رفتیم آقایان جبهه ملی را فعال بکنیم. ۱۰ تا ۱۲ نفر شدیم، سراغ الهیار صالح و دکتر ملکی وزیر بهداشت مصدق و بختیار و همه رفتیم و تشویق کردیم که بیایند ولی خُب اینها خیلی لیبرال بودند. جلسه ای در منزل ما ترتیب دادیم. سه روز سخنرانی بود. سه روز هم در خانه لباسی در پاچنار بود. و در همین اقدام بود که در سال ۳۹ تظاهراتی راه انداختیم، یعنی روز آخر این

دکتر شبیانی: بله، بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد، توده‌ایها در خیابان فردوسی راه می‌افتادند و شعار جمهوری دموکراتیک سر می‌دادند و مردم را می‌شورانند. مردم از ترس اینکه توده‌ایها حاکم بشوند، در برابر کودتا، سکوت کردند و اصلاً متحیر بودند که چه باید بکنند. رهبران هم که اختلافی شده بودند. مصدق و کاشانی هم به حاشیه رفتند. واقعیت این است که مردم بعد از ۲۸ مرداد متحیر بودند و اصلاً نمی‌دانستند باید چه کنند. توده‌ایها هم قرار بود قیام مسلحانه

مردم از ترس اینکه توده‌ایها حاکم بشوند، در برابر کودتا، سکوت کردند و اصلاً متحیر بودند که چه باید بکنند. رهبران هم که اختلافی شده بودند. مصدق و کاشانی هم به حاشیه رفتند. واقعیت این است که مردم بعد از ۲۸ مرداد متحیر بودند و اصلاً نمی‌دانستند باید چه کنند.

علیه کودتا بکنند ولی انگلیس و روس و آمریکا با هم ساختند و لذا به توده‌ایها هم روسها دستور دادند که به سرکارتان بروید. همسایه ما که توده‌ای بود، گفت ما قرار است فردا قیام مسلحانه کنیم ولی نکردند. نواب و یارانش را هم که شهید کردند. آنها چند روزی در خیابان امیریه نزدیک راه آهن، منزل مرحوم طالقانی مخفی شده بودند. نواب پس از کودتا هم به عنوان آخرین و تنها مقاومت ضد کودتا، کار مسلحانه علیه رژیم کودتا کرد ولی پس از مدتی اختفا، دستگیر شد و فدائیان اسلام تیرباران شدند.

کتاب نقد: پس از کودتا چه کردید؟

دکتر شبیانی: ما در نهضت مقاومت ملی، به مبارزه ادامه دادیم. من به عنوان دانشجوی نهضت مقاومت فعالیت می‌کردم و اعلامیه و جزوه می‌دادیم. نشریه «راه مصدق» را می‌دادیم و جزوه‌ای هم علیه کنسرسیوم، استادان دانشگاه و مرحوم فیروزآبادی امضا کرده بودند که بعد شرکت «یاد»، مخفف «یازده استاد اخراجی دانشگاه» را تشکیل دادند. ما بررسی کردیم که چه اشتباهاتی قبل از کودتا شده بود. در نهضت مقاومت، ابتدا گروههای مختلف مذهبی و غیرمذهبی بودند که کم کم غیر مذهبی‌های چپ و دمکرات و لیبرال‌ترها کنار کشیدند و فقط

اسلام را پیاده کنیم، آن موقع این مقدارها هم اصلاً شدنی نبود. عرض کردم که حتی خود مرحوم کاشانی هم معتقد بود که الان نمی‌شود حکومت اسلامی را پیاده کرد ولی نواب می‌گفت که باید شروع کنیم. او ناراحت بود که چرا مثلاً هنوز حتی مشروب‌فروشی‌ها هم دایر است و بالاخره وقتی مایوس شد، خودش در یکی دو مورد، اقدام کرد و مثلاً به خاطر برجیدن یک مرکز فساد در بابل یا آمل مدتی هم، به زندان افتاد که البته هر روز، صد یا دویست نفر از مردم به دیدن ایشان می‌رفتند. مصدق، شخصاً در بازداشت ایشان نقشی نداشت دادگستری مازندران به تهران نیابت قضائی داد و شهید نواب را در زندان قصر زندانی کردند. شهید نواب، البته خدمات زیادی کرد و این بحث خشونت و این چیزها که حالا گاهی می‌گویند توجهی به شرایط آن روز و دیکتاتوری شاه و نفوذ بیگانگان در ایران ندارند یا عمداً تحریف می‌کنند و غرض دارند. اگر آن موقع کشتن رزم‌آرا و اقدامات انقلابی نواب علیه شاه نبود اصلاً دولت مصدق بر سر کار نمی‌آمد و ملی کردن نفت هم اجرا نمی‌شد. نواب بسیار بیاد نافذ و مؤثری هم داشت. جذبه فوق‌العاده‌ای داشت. در روحیه جوانان خیلی اثر می‌گذاشت. کسان دیگری هم بودند که خیلی درست نبودند ولی نواب و واحدی‌ها و خلیل طهماسبی‌ها انسانهای بسیار پاک و دلسوز بودند و نواب از سر دلسوزی واقعاً معتقد بود که می‌شد حکومت اسلامی را پیاده کرد. ولی خُب حکومت اسلامی، آدم می‌خواست. هنوز هم ما آدم به قدر کافی نداریم یعنی آنقدر ثورسین و دانشمند اسلامی که بتوانند مسائل اسلام را درست پیاده بکنند نداریم. لذا کاشانی هم با نواب، موافق در این مسئله نبود. البته کاشانی با اختیارات زیاد و متمرکز مصدق و تضعیف مجلس از ناحیه او هم موافق نبود و می‌گفت که اگر مجلس نباشد و تضعیف شود، امکان کودتا است و مصدق با تضعیف مجلس، خودش را تضعیف می‌کند. این حرف کاشانی از یک جهت، درست بود و از یک جهت هم مشکل آنجا بود که دولت از این مجلس سودی نمی‌برد.

کتاب نقد: پس یکی از علل اختلاف کاشانی و مصدق، مسئله انحلال مجلس توسط مصدق بود و اختلاف نواب با مصدق، بر سر این بود که چرا دولت، انقلابی نیست؟

دکتر شبیانی: بله. البته نواب، بر سر حکومت اسلامی با کاشانی هم اختلاف داشت و

انتقادهایش منحصر به مصدق نبود. چون در این خصوص، کاشانی و مصدق، موضع واحدی داشتند.

کتاب نقد: مرحوم آیت... بروجردی چه نگاهی به مسئله داشتند؟!

دکتر شبیانی: مرحوم آقای بروجردی خیلی محتاطانه با مسائل مواجه می‌شدند و نسبت به آینده، نامطمئن بود. من در خاطرات آقای فلسفی خواندم که آقای بروجردی از برخی مسائل ناراحت بودند و ظاهراً آقای فلسفی از مصدق می‌خواهد که راجع به بهائیانها و بعضی جریانهای انحرافی دیگر تصمیم بگیرد ولی مصدق تحویل نمی‌گیرد. کوشش اصلی مرحوم بروجردی این بود که حوزه قم را تقویت بکند تا مرکز شود لذا خیلی دخالت در مسائل جزء سیاسی نکرد. در خاطرات اردشیر زاهدی هم در روزنامه اتحاد ملی آن موقع خواندم که نوشته بود یک عده ارتشی با لباس شخصی در جایی که مرحوم بروجردی مشغول استراحت بوده، بارها تظاهراتی به اسم توده‌ای‌ها کرده بودند که ایشان، تصور کند مصدق به توده‌ایها رونق داده و اینها همه جا نفوذ کرده‌اند. از این کارها می‌کردند تا مرحوم بروجردی بدبین شود. روحانیونی مثل مرحوم طالقانی و سیدرضا زنجانی و گروههای مذهبی، حامی مصدق بودند. اما آقای بروجردی صریحاً حمایت نکرد و از آن طرف به شاه هم اعتنائی نمی‌کرد. و لذا شاه آن بازی‌ها را درآورد و رفت به قم و آقای بروجردی به شاه، هیچ اعتنا نکرد. بعد هم شاه یک میلیون تومان می‌خواست به آقای بروجردی به عنوان کمک برای ساختمان مسجد اعظم بدهد که ایشان گفتند ما احتیاجی نداریم و نگرفت. خاطره خاصی هم خود من از آقای بروجردی دارم. در سال ۳۵ موقعی که فرانسه و اسرائیل و انگلیس به مصر حمله کردند مرا به خاطر راه‌اندازی تظاهرات دانشجویی علیه اشغالگران، از دانشگاه تهران اخراج کردند پدرم نامه نوشت به مرحوم بروجردی و ایشان به اقبال گفتند که این دانشجوی باید برگردد. او هم گفته بود که شبیانی یک سال باید موقتاً به مشهد تبعید شود چون الان اگر برگردد من دیگر نمی‌توانم دانشگاه را اداره کنم و اوضاع به هم می‌ریزد.

کتاب نقد: در مورد قضیه نفت گفته شده که دعوائی بین آمریکا و انگلیس بر سر نفت و منابع ایران بود و بعد از کودتا آمریکا جای انگلیس را گرفت. ارزیابی شما از این تحلیل چیست؟

دکتر شبیانی: آن اوائل آمریکا برای اینکه بتواند سهمی در نفت ایران بیابد و انحصار انگلیس را بشکند، از ملی شدن نفت، حمایت می‌کرد و بدش نمی‌آمد که انگلیسها را بیرون بکنند تا بلکه خودش جای انگلیس بیاید ولی بعد از کودتا غرامت دادند به انگلیس و کنسرسیون را درست کردند و انگلیس، آمریکا و سایرین همه با هم به غارت نفت ایران پرداختند.

کتاب نقد: آیا جماعت روشنفکران نسبت به آمریکا خوش بین بودند؟

دکتر شبیانی: آن موقع آمریکا قیافه دموکرات منش داشت و سفیرش هم خیلی خوش و بش با مصدق می‌کرد و خیلی موضع نداشت. ولی بعد که نفت، ملی شد، جو برگشت.

کتاب نقد: خود دکتر مصدق چه تفکری را در مبارزات سیاسی، تعقیب می‌کرد؟!

دکتر شبیانی: ایده سیاسی او، البته مذهبی نبود. خانه‌اش روضه بود اما این که تفکر اجتماعی و سیاسی او اسلام باشد، نبود. اصلاً نمی‌شناخت. او در سوئیس تحصیل کرده بود و دموکرات بود. تیپ انقلابی و مبارز نداشت. اصلاً در آن دوران، فرهنگ مذهبی خیلی قوی هم وجود نداشت. سال ۳۵ که ما انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودیم، بین ۱۵ هزار نفر دانشجو فقط ما ۷۵ نفر عضو داشتیم. توده‌ایها فعالان دانشگاه بودند، از ما خیلی بیشتر عضو داشتند و تظاهرات دانشجویی می‌کردند. حزب توده خیلی نفوذ در دانشگاه، در ارتش و در مطبوعات داشت. آنها روزنامه‌های زیادی داشتند که اگر یکی تعطیل می‌شد، چند تا با نام‌های دیگر جایش سبز می‌شد. فضای تبلیغاتی در دست آنها بود و ما مذهبی‌ها دست پائین را در تبلیغات داشتیم.

کتاب نقد: پس از کودتای ۲۸ مرداد دکتر مصدق چه موضعی گرفت و آیا هیچ مقاومت نکرد؟

دکتر شبیانی: خبر رسیده بود که بختیار از کرمانشاه، قشون آورده به قزوین و می‌خواستند با حمله نظامی تهران را بگیرند. امکان این هم بود که توده‌ایها مسلط شوند چون خطر افسران توده‌ای ارتش، جدی بود. لذا مصدق مقاومت نکرد و حتی بیانیه‌ای هم نداد و تسلیم شد.

کتاب نقد: ظاهراً یک نگرانی مشترک بین دکتر مصدق و آیت... بروجردی و آقای کاشانی همین بوده که ممکن است توده‌ایها سرکار بیایند.